

جهانی شدن سرمایه داری علیه توسعه و اشتغال در سراسر جهان

پژوهش: ب. کیوان

بیش از یک قرن است که مارکس نوشت: «پایه شیوه تولید سرمایه داری از بازار جهانی تشکیل شده است»^۱. او در این گفته مبالغه نکرده است که تشکیل این بازار جهانی گوهر چیزی است که امروز آن را جهانی شدن می نامند. مسئله آنجا عبارت است از یک تحول خطی و ناتمام و حتی در بخش بزرگی موهوم نیست. هدف آن نه کم و نه زیاد ایجاد فضای همگون بالابردن ارزش و به بیان دیگر برقراری هنجارهای یک شکل رقابت و بهره وری در مقیاس سیاره و بنا بر این رقابت انگیزی مستقیم میان مزدبران چهارگوشه جهان است. آزادی مطلق گردش سرمایه ها همچون اهرم اصلی برای کسب این نتیجه بکار می رود. از این روست که بهترین تعریف جهانی شدن بدون شک تعریف پرسی بارنویک رئیس گروه ABB است. این آزادی برای هر شرکت گروه من همانا سرمایه گذاری در هر جا و هر زمان است که اراده کند و نیز تولید آنچه که می خواهد و نیز خرید و فروش آنچه که در نظر دارد. البته، با تحمل کمترین اجبارهای ممکن که از قانون گذاری اجتماعی ناشی می شود».

موج های شوک

برای مدافعان «جهانی شدن مطلوب»، تنظیم اقتصاد جهانی می بایست همه جا رشد بسیار بالا و تأمین شرایط اعتلای کشورهای جنوب را ممکن سازد. این اندیشه که بنا بر آن حداکثر گشایش برای مبادله ها حداکثر امکان های توسعه را فراهم می آورد، با وارد آمدن موج های شوک به کشورهایی مانند مکزیک، تایلند، کره و آرژانتین که بطور منظم این مدل را پذیرفتند، به شدت درهم نوردیده شد. بررسی های موجود علی رغم صدها اقتصاددان که برای ارائه ترازنامه فریبنده سیاست های تعدیل ساختاری مزد و پاداش دریافت می کنند، موفق شدند چهره مطلوبی به تز رسمی بدهند. از این رو، در برابر این ناکامی ها، صندوق پول بین المللی و بانک جهانی در معرض بحران سمت گیری بی سابقه قرار دارند.

در واقع، مدل مورد بحث عمل نمی کند و تأثیرهای آن روی شغل و شرایط مزدبر بطور کلی منفی است. اینجا کافی است مسئله داده های آخرین گزارش بین المللی کار را یادآور شویم. در سال ۲۰۰۰ شمار بیکاران در جهان ۱۶۰ میلیون نفر بود که ۵۰ میلیون نفر آن متعلق به کشورهای صنعتی است. وانگهی ۵۰۰ میلیون نفر از زحمتکشان درآمدی کمتر از یک دلار در روز دارند. نخستین گواه این بیلان کاملاً بینابینی این است که واقعیت این جهانی شدن را در نظر نمی گیرد. این جهانی شدن خیلی ساده وجود تفاوت بهره وری قابل ملاحظه از یک منطقه جهان تا منطقه دیگر را نفی می کند و با قرار دادن آنها در وضعیت رقابت در همان بازار یک بدیل بنیادی همانند مطرح می کند. یا تولید کنندگان بنا بر ملاک های بهره وری فوق العاده در یک ردیف قرار می گیرند یا در نفس خود از رده خارج می شوند.

بیش از همگرایی عملکردهای تولیدی که جزم های نولیبرالی آن را اصل می داند، این قاعده بازی در عمل نتیجه ای جز خلع ید ببار نمی آورد. تولید کنندگان کمتر رقابتی و غیرسودآور مشاهده می کنند که ضرورت اجتماعی کارشان بنام بی اهمیت بودن نفی شده است. نتیجه آن بی کاری و اشتغال ناقص در همه بخش هایی است که نتوانسته اند با معیارهای جهانی به فعالیت پردازند.

کشورهای جنوب تنها بخش محدودی از شغل های شمال را به سود خود بر می گردانند و از این رو، نمی توان مسئولیت اصلی بی کاری را متوجه این انتقال دانست. می توان نتیجه های بسیار روشن دو بررسی «اداره ملی پژوهش اقتصادی» ایالات متحد را درباره نمونه برجسته چند ملیتی های آمریکا ذکر کرد. نتیجه گیری عمده نشان می دهد که جانشین سازی شغل را وارد شعبه ها می کند و شغل مؤسسه های مادر در حاشیه می ماند. اما در عوض یک جانشین سازی قوی بین شعبه های مختلف وجود دارد. از این رو، نویسندگان مسئله های اقتصادی یادآور می شوند که «توسعه سرمایه گذاری در کشورهایی مانند برزیل شغل در مؤسسه های مادر ایالات متحد را خیلی کمتر از شغل در شعبه های کشورهای در راه توسعه آسیا تهدید

^۱ - سرمایه، کتاب سوم، جلد ۶، چاپ سوسیال، پاریس

می‌کند». به بیان دیگر، «درجه بسیار بالایی از رقابت میان نیروی کار کشورهای مختلف در راه توسعه، بویژه در شاخه‌های با ارزش افزوده ناچیز وجود دارد. نیروی کار در شعبه‌های کشورهای صنعتی نیز با نیروی کار دیگر کشورهای صنعتی وارد رقابت می‌شود، اما در یک درجه پایین تر».

منطقه آزاد جهانی

بنابراین می‌بینیم که در داخل گروه‌های بزرگ یک «جدایی عمودی فعالیت‌ها [صورت می‌گیرد] که برای بدست آوردن سود از تفاوت‌های مزد بوسیله شعبه‌هایی در کشورهای در راه توسعه عمل می‌کند که حفظ قسمت‌های بسیار حساس ارزش‌های مزد را بر عهده دارند». هنگامی که بین‌المللی شدن «کلاسیک» با انتقال‌های مازاد بین فضاهای ناهمگون عمل می‌کرد، جهانی شدن نوعی منطقه آزاد جهانی را تشکیل می‌داد که در آن هنجارهای فوق‌رقابتی مسلط بودند و روی مدیریت نیروی کار و مزد در مجموع کشورهای مربوط اثر می‌گذاشتند و از این رو، تفاوت‌های مزدهای بهره‌وری را ندیده می‌گرفتند. این رقابت انگیزی به این دلیل هنوز فشار زیادی وارد می‌آورد که قدرت جذب تولید کشورهای جنوب توسط کشورهای شمال نامحدود نیست. پس برای سرمایه‌ها تهدید به ترک کشورهایی که سخت‌گیر می‌شوند برای جابجا شدن به جانب دیگران که «جذاب»‌ترند، آسان است. عملی کردن یا نکردن به این تهدیدها روی افزایش مزدها و بنابراین روی توسعه بازار داخلی کشورهای مربوطه اثر می‌گذارد.

مدل توسعه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بر این فرض استوار است که عامل‌های وابستگی از بین رفته‌اند. و این درست همان چیزی است که آن را بطور اساسی بی‌ثبات می‌کند. شکواریه مشترک بحران‌هایی که از زمان کاهش ارزش واحد پول مکزیک (پزو) در ۱۹۹۴ نمودار شد، از این قرار است: کشورهایی که اقتصادشان بتمامی به صادرات و پول متغیر دلار در بازار جهانی متکی است موفق به توسعه صادرات زیادتر از واردات در حال افزایش شتابان نمی‌شود. عدم تعادل موازنه تجاری تعمیق می‌شود و روی پول در هنگامی که نرخ مبادله ارز فرو می‌ریزد و سرمایه‌گذارها سرمایه‌های شان را بیرون می‌کشند؛ بشدت فشار می‌آورد و در این صورت شغل‌های ایجاد شده در هنگام سال‌های توسعه در گرداب توفان نابود می‌شود.

فرونی ذخیره پروانه اختراع‌ها

تسلط تکنولوژیک بی‌سابقه کشورهای شمال و نخست‌ایالات متحد که از موج صنعتی شدن در آسیای شرقی درس‌ها آموخته‌اند، یکی از محدودیت‌های تکمیلی این مدل را تشکیل می‌دهد. کشورهای جنوب در اساس باید در جایگاه پیمان‌کار باقی بمانند. بنابراین، نباید اجازه داد که آنها «از صنعت‌های مربوط به محصول پایه فراتر روند». به بیان دیگر، توان تولید رقابتی مستقل کسب کنند. پس گروه‌های بزرگ می‌کوشند مانع از انتقال تکنولوژی‌هایی شوند که موجب پیدایش رقیب‌های احتمالی می‌گردد. شکل مدرن این سیاست ذخیره پروانه اختراع‌ها است. شمار ذخیره پروانه‌های اختراع طی ده سال در ایالات متحد دوبرابر شده است و همزمان تمرکز آنها در آنجا شدت یافته است: یعنی ۸۷٪ - ۱۶۰۰۰ پروانه اختراع‌های ذخیره شده در ۱۹۹۹ در جهان را در بر می‌گیرد.

این برتری، کشورهای جنوب را در موقعیت تابع نگه‌می‌دارد و در مجموع امکان بالا رفتن شایستگی نیروی کار را محدود می‌کند. همانطور که اقتصاددان فرالیبرالی جفری زاکس به بررسی آن پرداخت، این برتری به تنظیم نقشه جدید جهان انجامید. او جنبه‌هایی از واقعیت را که نشناخته مانده بود، هنگامی کشف کرد که نقش مأمور مسافر صندوق بین‌المللی پول را ایفاء می‌کرد. منطقه‌های نوسازی تکنولوژیک - شامل تنها ۱۵٪ جمعیت جهان - نخستین منطقه را تشکیل می‌دهند. دومین منطقه که در آن تقریباً نیمی از سکنه جهان زندگی می‌کنند، مستعد پذیرفتن این تکنولوژی‌ها است. سومین منطقه که منطقه حاشیه تکنولوژیک است، از مرزهای ملی حمایت نمی‌کند. بعنوان نمونه این منطقه شامل جنوب مکزیک، بخش مطلوبی از برزیل استوایی، آفریقا و روسیه است. این منطقه، منطقه‌هایی هستند که زیر آماج فقر بسیار شدید قرار دارند. با اینهمه، این وضعیت از همه فرصت‌های بازآفرینی برخوردار است؛ البته در مقیاسی که پژوهش نه در ارتباط با ضرورت و توسعه نیازها، بلکه در ارتباط با توانایی پرداخت سمت‌گیری شود.

بی‌نظمی عظیم

در این صورت، هر کشور در رابطه با اقتصاد جهانی و غیره خود را بین بخش‌های مستعد تقسیم شده می‌بیند. این گنجیدگی دوگانه در صورتی می‌تواند بدون تضاد اداره شود که ایجاد دوگانگی کامل، دو بخشی اقتصادی و اجتماعی بین «منطقه‌های» کشور مربوط ممکن باشد. بازار جهانی قاعده‌های مراجعه بخش‌های آزاد را به رقابت بین‌المللی معین می‌کند؛ حال آنکه تعیین ارزش نیروی کار بطور اساسی در بازار داخلی ادامه می‌یابد. البته، این ناپیوستگی جزئی ناممکن است، بطوری که جهانی شدن موجب نفی عظیم تولید می‌شود. یعنی تقاضای اجتماعی را که با اینهمه قابل پرداخت در رابطه با عرضه ملی و سطح متوسط بهره‌وری اش باشد، برآورده نمی‌کند؛ زیرا موفق به تطبیق اش با قاعده‌های جهانی فوق رقابت نمی‌شود. ساز و کارهای اخراج، بی‌ثباتی، به حاشیه راندن که در کشورهای ثروتمند دیده می‌شود از منطبق چنین رقابتی ناشی می‌شود. از این رو، می‌توان شاهد بود که ساختمان اروپا، در میانه دهه ۱۹۸۰ از منطبق هماهنگ سازی به منطبق رقابت انگیزی سیستم‌های اجتماعی برگردانده شده است. تحمیل ریاضت مزدبری و بصره آمدن برنامه «تعدیل» خیلی زود با تعرض به حمایت اجتماعی بعنوان وظیفه ناروا در رقابت بین‌المللی تکمیل شده است. همه سیاست‌های اجتماعی در جهت نزول خدمات عمومی و حمایت اجتماعی، متوقف شدن هزینه‌های اجتماعی و تنزل سهم مزدبران در ارزش افزوده پیش می‌رود. نتیجه این می‌شود که بی‌نظمی عظیمی در زمینه اشتغال و شرایط مزدبری به وجود آید و هیچ چشم انداز روشنی در این زمینه رونما نشود.

رابطه‌های تنگاتنگی جهانی شدن و لیبرالیسم نو را پیوند می‌دهد. البته، اینجا اینهمانی وجود ندارد و همزمانی شدن خودبخود انجام نیافته است. می‌توان در این باب مثلاً بکار گرفتن سیاست‌های نولیبرالی در داخل کادر ملی را که مورد حمایت بازار جهانی است، در نظر گرفت. در واقع، بدین سان جهانی شدن تا اندازه‌ای بطور طبیعی بعنوان اهرم، دستاویز و وسیله دفاع از سیاست لیبرال نو بکار می‌رود. این جهانی شدن که به مثابه اجبارهای برآمده از جای دیگر بمیان آمده خودبخود با آنچه که آنها با هر شیوه خواسته‌اند انجام دهند، مطابقت دارد؛ حاصل آن انجماد دستمزدها و نظم زدایی اقتصاد است.

تقسیم به نوعی دیگر

در مفهوم وارونه، کاملاً می‌توان شکل دیگری از جهانی شدن را که مبتنی بر همکاری و اقدام به انتقال تکنولوژی‌ها و مبادله‌های قاعده‌مند است، تصور کرد. از این رو نیروهای اجتماعی از سیاتل تا ژنو و سپس از نیس تا گوتبورگ علیه جهانی شدن سرمایه‌داری بسیج شده‌اند. رسانه‌ها به نادرستی این جنبش را ضدجهانی شدن می‌نامند. در صورتی که تقریباً کلیت آنها در شبکه‌ها و فعالیت‌های بین‌المللی جای دارند. آری، پل‌های ارتباطی‌ای لازم است که مرتبطه ساختن بی‌زیان منطقه‌ها در سطح‌های بهره‌وری مختلف را ممکن سازد. وجود قاعده‌های بازی و قاعده‌های اجتماعی در سطح جهانی ضرورت دارد. اما همزمان لازم است که این پیشنهادها متکی بر دگرگونی کاملاً ریشه‌ای قاعده‌های توزیع درآمدها و دگرگونی در وضع نامساعد کنونی اشتغال باشد.